

ال در صرف و نحو

مهدی خیاط زاده *

چکیده

ال در زبان عربی بر سه قسم است: ۱. موصوله ۲. تعریف ۳. زائده. هر یک از این اقسام احکام خاصی دارد. ال تعریف به دو نوع عهد و جنس و هر یک از این انواع نیز اقسامی دارد: ال عهد که به سه قسم: عهد ذکری، عهد ذهنی و عهد حضوری؛ و ال جنس که به دو قسم: استغراق و ال بیان حقیقت تقسیم می‌شود.

کلید واژه‌ها

ال موصوله، ال تعریف، ال عهد ذکری، ال عهد ذهنی، ال عهد حضوری، ال جنس، ال زائده.

مقدمه

واژه ال اقسام متعددی دارد و کاربرد آن در زبان عربی زیاد است لذا بحث و تحقیق و تسلط بر اقسام و انواع آن موجب فهم دقیق کلام عرب می‌شود. ما در این نوشتار برآنیم به مهمترین مباحث مربوط به این واژه پردازیم.

ال موصوله

ال موصوله یکی از اسم‌های موصول است و مفید معنای الذی و فروع آن می‌باشد. ال موصوله برای مفرد و غیر مفرد، مذکر و مؤنث به کار می‌رود و

* طلبه سطح ۳ حوزه علمیه قم، تاریخ تحریر: ۱۳۸۸

بین انسان و غیر انسان مشترک است.

بعضی از ویژگی های ال موصوله عبارتند از :

- ۱) در لفظ، مذکر و در معنا، گاهی مذکر و گاهی مؤنث است. اما در بازگشت ضمیر به آن برای پرهیز از اشتباه، باید معنای آن مراعات شود.^۱
- ۲) حذف ال موصوله بر خلاف دیگر اسم های موصول، جائز نیست.^۲

صله ال موصوله^۳

مهم ترین بحث در مورد ال موصوله، صله آن است. برای صله آن موارد گوناگونی بیان شده است که صله واقع شدن برخی از آنها مورد اختلاف است. این موارد عبارتند از:

۱ و ۲. اسم فاعل و اسم مفعول

ال موصوله معمولاً با اسم فاعل و اسم مفعول همراه است، مانند کلام امیرالمؤمنین، علی ابن ابی طالب (ع): «لعن الله الأمرین بالمعروف التارکین له و الناهین عن المنکر العالمین به».^۴

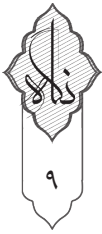
نکته ۱: اسم فاعل و مفعول وقتی می توانند صله ال موصوله قرار گیرند

۱. ابوحيان عود ضمير به لفظ ال را جائز می داند به شرط آنکه خبر و نعت واقع نشود. عباس حسن، النحو الوافی، ج ۱، ص ۳۲۰، حاشیه ۱ و الصبان، محمد ابن علی، حاشیه الصبان، ج ۱، ص ۱۵۷.

۲. موصولات اسمی بجز ال، حذفشان جائز است به شرط اینکه عطف به مانند خود شوند و حذف آنها موجب اشتباه نشود. عباس حسن، النحو الوافی، ج ۱، ص ۳۵۵.

۳. نحاة معتقدند که صله یا جمله است یا شبه جمله و شبه جمله در باب صله را بر سه قسم می دانند: ۱. ظرف، ۲. جار و مجرور، ۳. صفت صریح که همان اسم فاعل و مرفوعش، و اسم مفعول به همراه مرفوعش می باشد. و تنها در باب صله، صفت صریح را شبه جمله می دانند و در سایر ابواب شبه جمله را منحصر در ظرف و جار و مجرور می دانند. عباس حسن، النحو الوافی، ج ۱، ص ۳۴۷، پاورقی ۱.

۴. ترجمه: رحمت خداوند دور باد از کسانی که امر به معروف می کنند در حالی که خود آن را ترک می کنند و نیز کسانی که نهی از منکر می کنند در حالی که آن را مرتکب می شوند. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۹.



که معنای وصفی داشته باشند؛ یعنی صفت صریح باشند و علم نشده باشند،^۵ بنابراین آل وارد بر اسم جامد مانند: «الرجل» یا وصفی که علم شده است و از این جهت شباهت به اسم جامد دارد مانند: «الکامل» (اسم کتابی معروف در تاریخ)، حرف تعریف است و آل وارد بر علم مانند: «الحسن» و «الحسین» زائده خواهد بود.

نکته ۲: صیغه مبالغه که ملحق به اسم فاعل است به شرط اینکه معنای توصیفی داشته باشد، می تواند صله آل واقع شود.^۶

نکته ۳: صفتی که صله آل واقع می شود، تقدیراً فعل است،^۷ مثلاً: «الضارب» در تقدیر «الذی یضرب» و «المضروب» در تقدیر «الذی یضرب» است. اما به جای فعل، صفت آمده است؛ چون آل موصوله از جهت لفظ و معنا به آل معرفه شبیه است^۸ و از آنجا که آل معرفه مختص اسم است، واقع شدن فعل به صورت صریح، بعد از آل موصوله ناپسند است؛^۹ بنابر این صفت صریح، صله آل واقع شده تا هم حق موصول (که باید بر جمله وارد شود) و هم حق مشابهت بین آل موصوله و آل معرفه (که داخل نشدن بر فعل است) رعایت شده باشد.^{۱۰}

۵. شاطبی معتقد است دلایل بر اینکه این اسماء در صورت علم شدن دیگر صفت نیستند عبارتند از:

۱. نعت واقع نمی شوند ۲. عمل نمی کنند ۳. فاقد ضمیر هستند. مراجعه شود به: الصبان، محمد ابن علی، حاشیة الصبان، ج ۱، ص ۱۶۴.

۶. مدرس افغانی، محمد علی، مکررات مدرس، ج ۱، ص ۱۲۶.

۷. دلیل این مطلب عطف فعل به صله است و از آنجا که فعل فقط به فعل یا شبیه فعل عطف می شود، صله آل موصوله باید تقدیراً فعل باشد. مانند: «إن المصدقین و المصدقات و أقرضوا الله قرضاً حسناً» در این آیه فعل «أقرضوا» عطف به «المصدقین» شده است.

عباس حسن، النحو الوافی، ج ۱، ص ۳۲۰، حاشیه ۲

۸. شباهت لفظی بین این دو معلوم است اما شباهت معنوی آنها از این جهت می باشد که هر دو به همراه مدخول خود معرفه به حساب می آیند. الرضی، محمد ابن الحسن، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۳، ص ۱۳.

۹. مدرس افغانی، محمد علی، مکررات مدرس، ج ۱، ص ۱۱۹؛ الاشمونی الشافعی، علی ابن محمد، شرح الاشمونی، ج ۱، ص ۷۹.

۱۰. الصبان، محمد ابن علی، حاشیة الصبان، ج ۱، ص ۱۶۴.

۳. صفت مشبیه

صله واقع شدن صفت مشبیه برای ال موصوله اختلافی است.^{۱۱} ولی حق در مسئله این است که صفت مشبیه نمی تواند صله برای ال موصوله باشد.^{۱۲} زیرا صفت مشبیه دلالت بر ثبوت و دوام دارد و فعل دلالت بر تجدد و تکرار، به همین علت شبیه فعل نیست و تاویل به فعل نمی رود، در نتیجه نمی تواند صله واقع شود.

نکته: نحوینون اجماع دارند که اسم تفضیل نمی تواند صله ال موصوله واقع شود، بنا به همان دلیلی که در صفت مشبیه گذشت. اما در مورد اسم تفضیل علاوه بر آنچه ذکر شد باید گفت، به دو دلیل اسم تفضیل تاویل به فعل نمی رود: ۱. چون معنای افضلیت در آن اخذ شده است و فعل فاقد چنین معنایی است. ۲. در بیشتر موارد، اسم ظاهر نمی تواند فاعل آن قرار گیرد.

۴. ظرف

یکی دیگر از مواردی که می تواند صله ال قرار گیرد، ظرف است. مانند کلمه «مع» در این شعر:

من لا یزال شاکراً علی المعه فهو حر بعیشه ذات سعة^{۱۳}

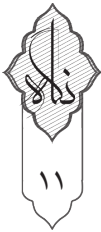
در این حالت باید متعلق ظرف، اسم باشد. یعنی «الکائن معه» زیرا صله ال باید صفتی باشد که در معنای فعل است.^{۱۴}

۱۱. الاشمونی الشافعی، علی ابن محمد، شرح الاشمونی، ج ۱، ص ۷۹؛ ابن عقیل در شرحش می گوید: و در اینکه الف و لام وارد بر صفت مشبیه موصوله باشد اختلاف واقع شده است. و نظر شیخ ابی الحسن اخفش در این مسأله مضطرب شده است، گاهی گفته که این ال موصوله است و گاهی از آن منع نموده است. ابن عقیل، بهاء الدین عبد الله، شرح ابن عقیل، ج ۱، ص ۱۵۶.

۱۲. ابن هشام وصف صریح را شامل سه مورد اسم فاعل، اسم مفعول و صفت مشبیه می داند. ابن هشام الانصاری، ابو محمد عبد الله جمال الدین، شرح قطر الندی و بل الصدی، ج ۱، ص ۱۰۲.

۱۳. ترجمه: کسی که پیوسته سپاسگزار چیزی است که با اوست و دارای آن است پس او سزاوار زندگی دارای وسعت و آسایش است.

۱۴. اصل در متعلق ظرفی که صله واقع شده است این است که فعل در تقدیر گرفته شود مگر جایی که صله ال باشد. الصبان، محمد ابن علی، حاشیه الصبان، ج ۱، ص ۱۶۵.



۵. جمله اسمیه

جمله اسمیه از دیگر مواردی است که می‌تواند برای آل موصوله، صله باشد. مانند جمله «رسول الله منهم» در این شعر:

من القوم الرسول الله منهم
لهم دانت رقابُ بنی معدّ
یعنی: من القوم الذین رسول الله منهم.

۶. فعل مضارع

از دیگر موارد، فعل مضارع است، مانند فعل «تُرضی» در این بیت از شعر فرزدق:

ما أنتَ بالَحکَمِ التُّرضی حکومتُهُ و لا الأَصیلِ و لا ذی الرأی والجدلِ^{۱۵}
یعنی: ما انت بالَحکَمِ الذی ترضی حکومتَه.

نکته: صله واقع شدن سه مورد اخیر (ظرف، جمله اسمیه و فعل مضارع) مورد اختلاف است. مشهور نحویین این سه مورد را فقط مختص ضرورت شعری می‌دانند. اما اخفش معتقد است این سه مورد در نثر هم واقع می‌شوند.^{۱۶} ابن مالک در مورد صله واقع شدن فعل مضارع معتقد است که این حالت، مختص ضرورت شعری نیست زیرا شاعر این توانایی را داشته است که به جای کلمه «الترضی» کلمه «المُرضی» را به کار برد و ضرورت شعری در جایی صدق می‌کند که شاعر توانایی جایگزینی نداشته باشد.^{۱۷} در جواب ابن مالک باید گفت: طبق مبنای خودش هم اینجا شاعر از آوردن کلمه «المُرضی» معذور بوده است چرا که در این حالت کلمه

۱۵. ترجمه: تو چنان داوری که قضاوت او مورد رضایت باشد نیستی و توانسانی اصیل و صاحب رای و لایق سخن نیستی.

۱۶. ابن هشام الانصاری، ابو محمد عبد الله جمال الدین، مغنی اللیب، ج ۱، ص ۱۸.
۱۷. نظرات مطرح در باب ضرورت شعری: الف) ابن مالک: ضرورت شعری جایی است که شاعر نتواند کلمه دیگری را جایگزین کند و در مقابل، ضرورت این است که شاعر قادر به جایگزینی کلمه دیگر باشد. ب) جمهور نحویین: ضرورت در شعر واقع می‌شود چه شاعر قادر به جایگزینی کلمه دیگر باشد چه قادر نباشد و در مقابل آن نثر است. مراجعه شود به: مدرس افغانی، محمد علی، مکررات مدرس، ج ۱، ص ۱۲۶ و الصبان، محمد ابن علی، حاشیة الصبان، ج ۱، ص ۱۶۵.

«حکومه» نائب فاعل «المرضى» می‌شد. در حالی که «حکومه» مؤنث و «المرضى» مذکر است.^{۱۸}

أل تعریف^{۱۹}

دومین قسم از اقسام أل، أل تعریف است. این قسم از أل، مشهورترین اقسام آن است.

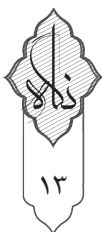
نکته ۱: هنگامی که أل به صورت مطلق ذکر شود؛ یعنی با قیدی همراه نباشد، أل تعریف مراد است، اما هنگامی که دو قسم دیگر مراد باشد، با قید موصوله یا زائده می‌آید.^{۲۰}

نکته ۲: در گویش قبیله حمیر و بعضی از افراد قبیله طیء، لام «أل» تعریف به صورت میم تلفظ می‌شود؛ مانند این حدیث که فردی از این قبیله از رسول الله (ص) سؤال می‌کند: «أ من امیر امصیام فی امسفر؟» رسول الله (ص) نیز به گویش آنان جواب می‌دهند و می‌فرمایند: «لیس من امیر امصیام فی

۱۸. اگر فاعل اسم ظاهر و مؤنث غیر حقیقی باشد، مؤنث بودن وصف و فعل آن واجب نمی‌باشد بلکه در این گونه موارد متکلم یا شاعر متخیر است بین تانیث وصف و فعل، و تذکیر آنها. البته این اختیار قبل از تکلم برای او ثابت است و پس از اینکه یکی از دو وجه را به علت نکته و غرضی که در نظر دارد، انتخاب نمود دیگر نمی‌تواند از آن وجهی که انتخاب کرده عدول کند چرا که در صورت عدول نکته‌ای که مقصود متکلم بوده فوت می‌شود و نقض غرض نزد عقلا قبیح است. در این شعر هم شاعر فعل را به صورت مؤنث انتخاب کرده است به علت نکته‌ای که در نظر داشته است. بنابراین اگر «المرضى» بگوید به این معنا است که از کلمه «الترضی» عدول کرده است بنابراین نکته و غرضی که از تانیث در نظر داشته فوت می‌شود. از همین قبیل است کلام امام (ع) در زیارت عاشورا که می‌فرماید: «إن هذا یوم تبرکت به بنو امیه» که امام (ع) «تبرکت» را مؤنث آورده‌اند برای اشاره به نکته و غرضی که در بعضی از روایات وارد شده است درباره مدعی خلافت و لقب امیرالمومنین بدون استحقاق؟! مراجعه شود به: مدرس افغانی، محمد علی، مکررات مدرس، ج ۱، ص ۱۱۹.

۱۹. صبان می‌گوید: تعبیر به ادات تعریف اولی از تعبیر به أل می‌باشد. زیرا ادات تعریف شامل تمام اقوال مطرح در مورد حرف تعریف می‌باشد و همچنین شامل ام در لغت حمیر نیز می‌باشد. الصبان، محمد ابن علی، حاشیة الصبان، ج ۱، ص ۱۷۶.

۲۰. عباس حسن، النحو الوافی، ج ۱، ص ۳۸۲، حاشیه ۲؛ بدیل یعقوب، امیل، موسوعة النحو و الصرف و الاعراب، ۱۳۱.



امسَفر» و نیز مانند قول شاعر:^{۲۱}

ذاک خلیلی و ذو یواصلنی
یرمی ورائی بأمسهم و أمسلمه^{۲۲}

اقسام ال تعریف^{۲۳}

ال تعریف دارای دو قسم است:

الف) ال عهد:

ال عهد بر اسم نکره وارد می شود و آن را از ابهام بیرون می آورد و متعین در فرد خاصی می کند. ال عهد مفید تعریف حقیقی است، یعنی موجب تعریف لفظ و هم معنای اسم بعد از خود می شود.

نکته: ال عهد در افاده تعریف شبیه به علم شخصی است. با این تفاوت که علت تعریف علم شخصی، خود آن است، یعنی علت تعریف آن، ذاتی است. اما علت تعریف معرف به ال، دخول ال بر سر آن است، یعنی علت آن عارضی است.

ال عهد بر سه قسم است:

۱. عهد ذکری:

هنگامی که لفظی قبلا در کلام ذکر شده و متکلم در صدد تکرار آن است، لفظ با ال عهد ذکری استعمال می شود.

تقدم لفظ در کلام به دو صورت تصریحی و تلویحی (کنایی) انجام

۲۱. ابن هشام الانصاری، ابو محمد عبد الله جمال الدین، شرح قطر الندی و بل الصدی، ج ۱، ص ۱۱۴ و مغنی اللیب، ج ۱، ص ۱۷.

۲۲. این دوست من است، آن چنان کسیست که محافظت می کند در حالتی که دفع می کند در پشت سر من و پنهانی من بدی را از عرض و ناموس من به تیر و سنگ. الشریف، محمد باقر، جامع الشواهد، ج ۲، ص ۱۳.

۲۳. دسته بندی ال، سه روش دارد:

الف) دسته بندی چهار قسمی شامل: ۱. ال حقیقت، ۲. ال عهدیه، ۳. ال دال بر فرد مجهول، ۴. ال استغراق. اشمونی بر این اساس ال تعریف را دسته بندی نموده است. الاشمونی الشافعی، علی ابن محمد، شرح الاشمونی، ج ۱، ص ۸۶ و ۸۷.

می‌گیرد. مانند آیه: «اذ قالت امرأت عمران ربّ إني نذرت لك ما في بطني محرراً فتقبل مني إنك أنت السميع العليم فلما وضعتها قالت ربّ إني وضعتها أنثى والله أعلم بما وضعت و ليس الذكر كالأُنثى»^{۲۴}. در این آیه شریفه کلمه «الأُنثى» به دلیل ذکر تصریحی کلمه «انثى» در «إني وضعتها أنثى»، با آل آمده است. و دخول آل بر کلمه «الذکر» به دلیل ذکر تلویحی و کنایه «ذکر» در «ما فی بطنی مُحَرَّرًا» است؛ چون مراد از «ما موصوله» در آیه، فرزند پسر است. زیرا در آن زمان، تحریر برای خدمت در بیت المقدس، مختص مردان بوده است.

نکته ۱: در جمله «رأيت رجلا فسلمت على الرجل» می‌توان کلمه «الرجل» را حذف و ضمیر را جایگزین آن نمود و گفت: «رأيت رجلا فسلمت عليه» در مثال مذکور رجل دوم به منزله مرجع ضمیر است و آل عهد نیز رابط بین این دو کلمه است زیرا موجب اتصال معنوی رجل دوم به رجل اول شده است، لذا نحویین گفته‌اند آل عهد بیانگر آن است که مدخول آن، از نظر معنا و لفظ همانند کلمه قبلی است با این تفاوت که کلمه اول، نکره ولی کلمه دوم معرفه است.^{۲۵}

نکته ۲: علامت آل عهد ذکری، جانشینی ضمیر بجای آن و مدخولش است.^{۲۶}

۲. عهد ذهنی یا علمی:^{۲۷}
در عهد ذهنی آل، مدخول خود را به خاطر علم مخاطب به آن، معین و

۲۴. ترجمه: بیاد آر زمانی را که همسر عمران گفت پروردگارا من نذر کرده‌ام که آنچه در رحم دارم محرر یعنی خالص خدمتکار تو باشد از من قبول کن که تو، آری تنها تویی که شنوای دانایی (۳۵). همین که وضع حمل کرد گفت پروردگارا من او را دختر زاییدم (و خدا از خود او بهتر می‌دانست که چه زاییده) و معلوم است که برای خدمتگزاری معبد تو پسر چون دختر نیست و من او را مریم نام نهادم و من او و نسل او را از شیطان رجیم به تو پناه دادم (۳۶). آل عمران، ۳۵ و ۳۶.

۲۵. عباس حسن، النحو الوافی، ج ۱، ص ۳۸۳، حاشیه ۵.

۲۶. ابن هشام الانصاری، ابو محمد عبد الله جمال الدین، مغنی اللیبیب، ج ۱، ص ۱۸.

۲۷. در برخی کتب مانند نحو وافی ج ۱، ص ۳۸۴ و موسوعه النحو و الصرف و الاعراب، ۱۳۲ از این قسم به عهد علمی یاد شده است.

آن را در یک فرد منحصر می‌کند.^{۲۸} مانند: «اذ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»^{۲۹} در این آیه کلمه «الشجرة» با اَل ذکر شده است زیرا منظور از آن درختی است که بیعت رضوان زیر آن انجام شد.

۳- عهد حضوری:

در اَل عهد حضوری علت تعریف، آشنایی مخاطب با مدخول اَل از طریق حواس پنج گانه است.^{۳۰} مانند: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»^{۳۱} که در این مثال کلمه «یوم» معرفه به اَل شده است. زیرا منظور از آن، همان روز مشخص-که مسلمانان در حال سپری کردن آن بودند- یعنی روز غدیر خم بوده است.

نکته ۱: مدخول اَل عهد حضوری در معنای علم شخصی است.^{۳۲}

نکته ۲: بیشترین کاربرد اَل عهد حضوری، بعد از اسم‌های اشاره و «أیها»

در «ندا» می‌باشد. مانند: «جائنی هذا الرجل» و «یا أیها الرجل».^{۳۳}

نکته ۳: ابن عصفور معتقد است اَل عهد حضوری فقط در چهار موضع

استعمال می‌شود: ۱. بعد از اسم‌های اشاره مانند: «جائنی هذا الرجل» ۲. بعد از

«أیها» در نداء مانند: «یا أیها الرجل» ۳. بعد از إذا فجائیه مانند: «خرجت فاذا

الاسد» ۴. اسم زمان حاضر مانند: «الآن».

در جواب باید گفت:

۱. اَل عهد حضوری کاربردهای دیگری نیز دارد، مانند جمله «لاتشتم

الرجل» که در آن مرد مورد نظر، حاضر است.

۲. اَل بعد از إذا فجائیه، بر تعریف چیزی که هنگام تکلم حاضر است، دلالت

نمی‌کند و در حقیقت بین لحظه‌ی مفاجات و زمان تکلم خلط شده است.

۳. برخی از نحویین از جمله ابن هشام، اَل در کلمه «الآن» را زائده

۲۸. در شرح اشمونی بجای «ذهن مخاطب»، «علم مخاطب» آورده شده است. الاشمونی

الشافعی، علی ابن محمد، شرح الاشمونی، ج ۱، ص ۸۶.

۲۹. فتح، ۱۸

۳۰. الصبان، محمد ابن علی، حاشیه الصبان، ج ۱، ص ۱۷۹.

۳۱. مائده، ۳.

۳۲. الاشمونی الشافعی، علی ابن محمد، شرح الاشمونی، ج ۱، ص ۸۶.

۳۳. عباس حسن، النحو الوافی، ج ۱، ص ۲۸۴، حاشیه ۲.



نکته ۴: در مورد ال در کلمه «الآن»^{۳۵} دو قول مطرح است:

الف) برخی معتقدند که ال در «الآن»، ال عهد حضوری به معنای «هذا الوقت» است.

ب) برخی دیگر از جمله ابن هشام، آن را زائده لازمه می دانند. دلیل لازمه بودن آن، جدا نشدن ال از کلمه «آن» و دلیل زائده بودنش این است که ال تعریف به صورت لازمه استعمال نمی شود.^{۳۶}

۳۴. ابن هشام الانصاری، ابو محمد عبد الله جمال الدين، مغنی اللیب، ج ۱، ص ۱۸.

۳۵. در مورد خود کلمه «الآن» نیز اختلاف وجود دارد. جمهور نحویین معتقدند که «الآن» علم جنس برای زمان حاضر می باشد. و در علت بناء آن دو قول وجود دارد. زجاج علت بناء آن را تضمن معنای اشاره (هذا الوقت) می داند. در مقابل عده ای معتقدند علت بناء آن شبه حرف بودن «الآن» می باشد زیرا همواره بر یک لفظ واحد می باشد زیرا نه تنبیه و نه جمع و نه تصغیر دارد بخلاف کلمات: حین، وقت، زمان و ... در مقابل جمهور عده ای معتقدند «الآن» اسم اشاره است حقیقتاً برای زمان همان طور که «هناک» اسم اشاره است حقیقه برای مکان. الصبان، محمد ابن علی، حاشیة الصبان، ج ۱، ص ۱۸۱. این عقیل علت بناء آن را تضمن لام حضور می داند. ابن عقیل، بهاء الدین عبد الله، شرح ابن عقیل، ج ۱، ص ۱۸۰. مدرس افغانی در مورد کلمه «الآن» می گوید: «الآن معرفه بودنش بسبب تضمن ال حضوریه است نه بسبب این لام موجود در او لذا مبنی شده و لذا گفته شده که این مطلب عجیب و غریب است چونکه لام موجود را زائده قرار می دهند و لام دیگری را در او تضمین می کنند [الصبان، محمد ابن علی، حاشیة الصبان، ج ۱، ص ۱۸۱] و قد اجیب عن ذلك بانه لا غرابة فيه بل هو من القریب لان الآن موضوع لحد ما بین الزمانین و لا محالة یكون غیر منقسم ثم استعمل فی اجزاء قليلة من اواخر الماضي و اوائل المستقبل حاضرة عند المتکلم مجازاً بواسطة ال الحضوریة ثم ارید الاشعار بمبالغة فی قلة تلك الاجزاء لثلا یفوت العلاقة المجازیة فاحتیج الی کلمة زائدة دالة علی المبالغة فوجدوا احق الکلمات بذلك اللام الزائدة من حیث ان زیادتها علی الکلمة لا یزیدها علی اصلها فلما زادوها حصل التکرار فحذفوا الحضوریة دون الزائدة لان ذلك اثرا یبقى عند الحذف دون هذا انتهى ولكن فيه اشکال عدم معاوضة ال و هو من مختصات الاسم مع علة البناء لا مدفع له الا بما ذکرنا فی باب المبنی فی وجه عدم معاوضة التثنیة و الجمع مع علة البناء فی باب المنادی و اسم لاء نفی الجنس فتامل.» مدرس افغانی، محمد علی، مکررات مدرس، ج ۱، ص ۱۳۷.

۳۶. ابن هشام الانصاری، ابو محمد عبد الله جمال الدين، مغنی اللیب، ج ۱، ص ۱۸.

ب) آل جنس:

آل جنس بر اسم نکره داخل شده و مفید معنای جنس محض است. نکته: این آل در واقع برای تعریف نیست. بلکه کلمه را تنها از جهت لفظ معرفی می‌کند. بنابراین، معرف به آل جنس در واقع نکره است. هر چند احکام معرفه، مانند آمدن حال برای آن را داراست. مفاد آل جنس یکی از موارد زیر است:

۱. استغراق

استغراق در لغت به معنای در بر گرفتن است. استغراق بر دو نوع است: الف) استغراق افراد:

استغراق افرادی همانگونه بر شمول معنا نسبت به تمام افراد دلالت دارد. این نوع از آل چند علامت دارد:

۱. قرار گرفتن لفظ «کل» به جای «آل» صحیح است. مانند: «وَالْعَصْرَ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا»^{۳۷} که در این آیه شریفه به جای ال در «الانسان» می‌توان لفظ کل را قرار داد.

۲. استثناء از آن صحیح است. مانند آیه فوق، که در آن از کلمه «الانسان» استثناء شده است.

۳. ذکر نعت جمع برای آن صحیح است. مانند: «أَهْلَكَ النَّاسَ الدِّينَارَ الْحُمْرَ وَالدِّرْهَمَ الْبَيْضَ» که در این مثال برای «الدینار» و «الدهرم» صفت، به صورت جمع آورده شده است.^{۳۸} زیرا البیض جمع ابیض است.

نکته: در صورتی که قرینه‌ای بر اراده بعض افراد نداشته باشیم، آل بر استغراق کل افراد حمل می‌شود. حتی اگر قرینه‌ای بر اراده‌ی کلیت وجود نداشته باشد.^{۳۹}

ب) استغراق خصائص یا صفات افراد:

در استغراق صفات نیز شمولیت و احاطه وجود دارد.^{۴۰} اما این شمولیت

۳۷. عصر، ۱ تا ۳

۳۸. عباس حسن، النحو الوافی، ج ۱، ص ۳۸۶، حاشیه ۱.

۳۹. الصبان، محمد ابن علی، حاشیة الصبان، ج ۱، ص ۱۸۰.

۴۰. صبان می‌گوید: ظاهر آن است که استثناء از این مورد نیز صحیح می‌باشد زیرا مانعی

وجود ندارد که گفته شود: «زید الرجل الا فی الشجاعة» الصبان، محمد ابن علی،

حاشیة الصبان، ج ۱، ص ۱۸۰.

به لحاظ صفتی از صفات مشترک بین افراد آن جنس است. البته چنین استعمالی، مجازی و از باب مبالغه می باشد.

علامت این نوع از استغراق این است که می شود به جای آن «کل» به صورت مجازی بیاید. مانند: «انت الرجل علماً و ادباً»^{۴۱} یعنی «کل رجل». یعنی تو تمام مردان هستی از نظر علم و ادب، از این جهت که در این ویژگی کامل هستی به طوری که علم و ادبی را که همه مردان دارند تو یکجا داری.

۲. بیان حقیقت جنس مدخول خود ال

ال جنس در این کاربرد بر ماهیت و حقیقت مدخول خود دلالت می کند، با صرف نظر از ویژگی های افراد آن و بدون در نظر گرفتن هیچ قید دیگری، به همین علت آن را «ال حقیقت»، «ماهیت» و «طبیعی»^{۴۲} نام نامیده اند.

ویژگی ال حقیقت این است که «کل» نه حقیقتاً و نه مجازاً نمی تواند به جای آن قرار بگیرد؛ زیرا ال حقیقت، ناظر به افراد و خصائص نیست. مانند: «و جعلنا من الماء کلّ شیء حی»^{۴۳} که در این آیه شریفه کلمه «الماء» ناظر به حقیقت آب است، و به افراد آن نظر ندارد.

نکته ۱: ال حقیقت برای تعریف جنس است و مدخول خود را در علم جنس^{۴۴} قرار می دهد. این کلام به این معنا نیست که ال مدخول خود را در مرتبه علم جنس از جهت تعریف قرار می دهد؛ بنابراین منافاتی نیست که

۴۱. ممکن است اشکال شود که این مثال شامل استغراق خصائص تمام مردان نمی باشد بلکه تنها شامل دو وصف علم و ادب می باشد. در جواب باید گفت: خصائص هنگامی که مقید هستند، مراد از آن ها همان صفت خاص می باشد یعنی تمام احوال و اصناف آن صفت اما اگر مطلق آمدند، منظور خصائص تمامی اوصاف می باشد که این مورد بلیغ تر است. الصبان، محمد ابن علی، حاشیة الصبان، ج ۱، ص ۱۸۰.

۴۲. الصبان، محمد ابن علی، حاشیة الصبان، ج ۱، ص ۱۷۹.

۴۳. ترجمه: «و همه چیز را از آب زنده قرار دادیم». انبیاء، ۳۰.

۴۴. علم الجنس: اسم موضوع للصورة الخیالیة التي فی داخل العقل، و التي تدل علی فرد شائع من أفراد الحقیقة الذهنیة. عباس حسن، النحو الوافی، ج ۱، ص ۲۶۶.

۴۵. الاشمونی الشافعی، علی ابن محمد، شرح الاشمونی، ج ۱، ص ۸۶.

بگوئیم علم مطلقا اعرف^{۴۶} از محلی به ال است.^{۴۷}

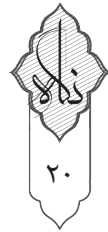
نکته ۲: برخی از نحویان معتقدند ال ماهیت، دلالت بر عهد دارد، زیرا اجناس (ماهیات) اموری معهود در ذهن هستند و هر یک از آنها از بقیه جدا می باشد، در نتیجه ال تعریف را به عهد شخص و عهد جنس تقسیم نموده اند.

نکته ۳: برخی از نحویین معتقدند این ال، برای تعریف جنس نیست بلکه الف و لام عهد ذهنی است. زیرا اجناس، امور شناخته شده در ذهن هستند که هر کدام از یکدیگر متمایزند، منتها امر معهود بر دو قسم است: شخص شناخته شده و جنس شناخته شده. تفاوت جنس معرف به ال عهد ذهنی با اسم جنس در اطلاق و تقیید است، یعنی اسم جنس بصورت مطلق و بدون هیچ گونه قیدی بر ماهیت دلالت دارد. اما معرف به ال عهد ذهنی، دال بر ماهیت به قید حضور در ذهن است. حضور در ذهن موجب تعیین معنا نیست؛ شاهد مطلب این است که علم جنس در هنگام استعمال بر افراد غیر معین دلالت می کند.^{۴۸}

۴۶. درجه تعیین و تعریف معارف یکسان نیست بلکه بعضی از آنها از بقیه قوی ترند. مشهورترین درجه بندی که از سوی نحویین برای ترتیب معارف ارائه شده است عبارتست از: ۱- لفظ جلاله الله و ضمیر آن ۲- ضمیر متکلم ۳- ضمیر مخاطب ۴- علم قوی ترین نوع آن علم مکان می باشد، بعد از آن علم برای اشخاص و علم بالغلبه سپس علم جنس) ۵- ضمیر غائب که خالی از ابهام باشد (بر خلاف ضمیر غائب مبهم که مرجع آن معلوم نیست) ۶- اسم اشاره (قوی ترین نوع اسم اشاره، اسم اشاره برای نزدیک است، بعد از آن اسم اشاره برای متوسط، سپس اسم اشاره برای دور) و منادای نکره مقصوده ۷- موصول و معرف به ال (قوی ترین نوع ال معرفه، ال عهد حضوری است، سپس ال عهد ذکری و ذهنی، سپس ال جنسیه) اما مضاف به کلمه معرفه در رتبه مضاف الیه خود می باشد بجز مضاف به ضمیر که در رتبه علم است. عباس حسن در النحو الوافی، ج ۱، ص ۱۹۱، حاشیه ۳: رجوع داده است به: شرح التصریح و حاشیه ی آن و مفصل، ح ۵، ص ۸۷.

۴۷. الصبان، محمد ابن علی، حاشیه الصبان، ج ۱، ص ۱۷۹.

۴۸. این قول را ابن هشام در مغنی از قول برخی از نحویین نقل می کند. ابن هشام الانصاری، ابو محمد عبد الله جمال الدین، مغنی اللیبیب، ج ۱، ص ۱۸؛ مدرس افغانی، محمد علی، مکررات مدرس، ج ۱، ص ۱۰۸.



تعریف عدد با أل

عدد دارای چهار قسم مختلف است:

الف) مضاف یا مفرد: که در برگیرنده اعداد سه تا ده و صد و هزار و مرکبات صد و هزار است.

ب) مرکب: که شامل اعداد بین یازده تا نوزده است.

ج) مفرد یا عقد: که شامل اعداد ۲۰، ۳۰، ۴۰، ...، ۹۰ است.

د) معطوف: که شامل اعداد ۲۱ تا ۹۹ است، (به استثنای اعداد دسته سوم).

تعریف هر قسم از اقسام عدد با أل

الف) قسم اول (مضاف)

سه نظر^{۴۹} در معرفه شدن دسته اول (مضاف) وجود دارد:

۱. مشهور نحویین: أل فقط با مضاف الیه عدد (یعنی معدود) می آید مانند:

«عندی ثلاثة الاقلام و مائة الورقة و الف الصحف». در این صورت تعریف عدد

به مضاف الیه آن است. و فرقی ندارد بین عدد و مضاف الیه فاصلی باشد

مانند: «هذه ثلاث قطع الأبواب» و یا نباشد.^{۵۰}

۲. بعضی از کُتّاب^{۵۱}: أل فقط بر عدد داخل می شود. مانند: «عندی الثلاثة

اقلام و المائة ورقة و الالف صحف».^{۵۲}

این روایت از رسول الله (ص): «...و أتى بالالف دينار» این نظر را تأیید

می کند. در روایتی دیگر نیز از حضرت (ص) آمده: «ثم قرأ العشر آیات»،

۴۹. اشمونی فقط نظر اول و سوم را نقل نموده است. الاشمونی الشافعی، علی ابن محمد، شرح

الاشمونی، ج ۱، ص ۹۰.

۵۰. عباس حسن در النحو الوافی به نقل از، الاشمونی آخر باب أداة تعریف و شرح المفصل،

ج ۶، ص ۴۳ در بحث «الكلام فی تعریف العدد». البته این کلام عمومیت ندارد چرا که

در مثال: «المال عشرون ألف دينار» اگر کلمه «دينار» ال بگیرد تعریف آن منتقل به

ماقبل آن می شود یعنی «ألف» در حالی که تمیز عشرون بوده و تمیز طبق نظر مشهور

نحاة نکره می باشد پس معرفه نمی تواند باشد. عباس حسن، النحو الوافی، ج ۱،

ص ۳۹۸.

۵۱. عباس حسن، النحو الوافی، ج ۱، ص ۳۹۷، حاشیه ۵.

۵۲. صبان از قول استاد خود می گوید: برخی عدد را به معدود اضافه نمی کنند و فقط عدد را

معرفه می کنند مانند: هذه الخمسة أثواباً وخذ المائة درهماً ودع الألف ديناراً. الصبان،

محمد ابن علی، حاشیة الصبان، ج ۱، ص ۱۸۶.

شواهد دیگری نیز در نصوص و روایات در این زمینه وجود دارد. این استعمالات گرچه صحیح می‌باشند، ولی مستحسن نیستند.^{۵۳}

۳. کوفیون: آل در باب عدد، بخاطر شباهت به «الحسن الوجه»^{۵۴} می‌تواند^{۵۵} هم بر عدد و هم بر معدود داخل شود.^{۵۶}
بر این نظر دو اشکال وارد می‌شود:

۱. اضافه در «الحسن الوجه»، اضافه لفظی است و تعریف را نمی‌رساند، بر خلاف اضافه عدد.^{۵۷}

۲. این استعمال طبق مذهب کوفیون مقبول است، اما در واقع چنین استعمالی خارج از قیاس و غیر فصیح است.^{۵۸} دلیل خارج از قیاس بودن چنین استعمالی این است که:

الف) داخل نمودن آل در هر کدام از مضاف و مضاف الیه، هنگامی است که مضاف، وصف باشد مانند: «الضارب الرجل».

ب) آل، مفید تعریف است و تعریف مضاف با تعریف مضاف الیه حاصل می‌شود بنابراین، داخل شدن آل بر مضاف لغو خواهد بود.

اما دلیل غیر فصیح بودن چنین استعمالی این است که آنچه که مشهود است و از کلام عرب شنیده شده این است که آل بر مضاف الیه داخل شود نه مضاف.^{۵۹}

ب) قسم دوم (مرکب)

در معرفه شدن این قسم دو نظر وجود دارد:

۵۳. عباس حسن صاحب نحو وافی می‌گوید: کسانی که چنین استعمالی را رد نموده اند خود را به تاویل ببرند در حالی که داعی‌ای برای این تکلف وجود ندارد. عباس حسن، النحو الوافی، ج ۱، ص ۳۹۷، حاشیه ۵.

۵۴. یکی از استعمالات صفت مشبیه و معمول آن است که هر دو آل گرفته و نعت برای معرفه واقع شده‌اند مانند: «علی الحسن الوجه»

۵۵. الاشمونی الشافعی، علی ابن محمد، شرح الاشمونی، ج ۱، ص ۹۰.
۵۶. کوفیون ورود آل تعریف را بر سر مضاف به سه شرط جائر می‌دانند: ۱. اضافه محض باشد، ۲. مضاف عدد باشد ۳. آل بر سر مضاف الیه یعنی معدود نیز وارد شود. عباس حسن، النحو الوافی، ج ۱، ص ۳۹۷، حاشیه ۶.

۵۷. الصبان، محمد ابن علی، حاشیة الصبان، ج ۱، ص ۱۸۶.

۵۸. الاشمونی الشافعی، علی ابن محمد، شرح الاشمونی، ج ۱، ص ۹۰.

۵۹. الصبان، محمد ابن علی، حاشیة الصبان، ج ۱، ص ۱۸۶.

۱. آل بر جزء اول آنها وارد می‌شود؛ زیرا جزء دوم مانند قسمتی از اسم است^{۶۰} مانند: «قرأت الاحد عشر کتاباً». این قول بصریون است و بر قول دوم ترجیح دارد.

۲. آمدن آل بر جزء دوم جایز است. مانند: «الأحد العشر درهماً» و «الائنتا العشرة جاریة»؛ زیرا این دو در حقیقت اسم هستند و در آنها عطف اراده شده است. از این رو اعداد ۱۳ تا ۱۹ مبنی هستند زیرا استعمال «ثلاثة عشر» و «أربعة عشر» بر همین مطلب دلالت دارد زیرا اگر ملاحظه عطف نباشد، این استعمال صحیح نیست چون تاء تانیث بین کلمه واحد واقع نمی‌شود.^{۶۱} این قول اخفش و کوفیون است.

نکته: استعمال «الاحد العشر الدرهم» جایز نیست؛ زیرا تمییز باید نکره باشد. البته این استعمال طبق نظر کوفیون درست است و این استعمال در برخی کتاب‌ها نیز وجود دارد.^{۶۲}

ج) قسم سوم (عقود):

آل در این قسم، بر سر عدد وارد می‌شود مانند: «فی حدیقتنا الثلاثون شجرة».

د) قسم چهارم (معطوف)

در این قسم دو نظر وجود دارد:

۱. دخول آل بر سر هر دو اسم است تا هر دو با هم معرفه شوند؛ زیرا حرف عطف بین دو کلمه فاصله می‌اندازد^{۶۳} مانند: «أنفقت الواحد والعشرين درهماً». این نظر بر نظر دوم ترجیح دارد.

۶۰. الاشمونی الشافعی، علی ابن محمد، شرح الاشمونی، ج ۱، ص ۹۰.

۶۱. همان.

۶۲. همان.

۶۳. همان.

۲. آمدی: نیامدن آل بر سر جزء دوم (معطوف) جایز است.^{۶۴ ۶۵}

آل زائده^{۶۶}

سومین قسم از اقسام آل، آل زائده است. این آل از حروف زائده بوده و در تعریف و تنکیر مدخول خود، اثرگذار نیست. آل زائده، خود بر دو قسم است:

۱. زائده‌ی لازمه:

این نوع از آل، گرچه زائده است ولی همواره همراه کلمه می‌باشد و از آن جدا نمی‌شود. برای آل زائده لازمه چند مورد ذکر کرده‌اند: الف) آل در اسماء موصول مانند: الذین^{۶۷} (طبق قولی که معرفه بودن موصولات را به صله آنها می‌داند).^{۶۸}

۶۴. الصبان، محمد ابن علی، حاشیة الصبان، ج ۱، ص ۱۸۷.
 ۶۵. علامه اجهوری طریقه تعریف اعداد را اینگونه بصورت نظم آورده است:
 و عددا ترید أن تعرفا فآل بجزئیة صلن إن عطفنا
 و إن یکن مرکبا فالأول و فی المضاف عکس هذا یفعل
 و خالف الکوفی فی الآخر فعرف الجزأین یا سمیری
 نکته: مراد از «الآخر» در بیت آخر، غیر اول می‌باشد یعنی مرکب. الصبان، محمد ابن علی، حاشیة الصبان، ج ۱، ص ۱۸۶.
 ۶۶. همان طور که لاقانی می‌گوید، مراد از زائده بودن ال، عدم تاثیر آن در تعریف و تنکیر می‌باشد نه جواز اسقاط آن. بنابراین اشکال دمامینی که می‌گوید: آل در «السموال» و «الیسع» زائده نمی‌باشد زیرا در این دو کلمه، مجموع آل و بعد از آن علم هستند و آل جزء علم می‌باشد مانند جیم در «جعفر» و به مانند این، زائده گفته نمی‌شود، وارد نمی‌باشد زیرا معنای زیادت آل صلاحیت سقوط نیست. الصبان، محمد ابن علی، حاشیة الصبان، ج ۱، ص ۱۸۱.
 ۶۷. حکم به زیادت آل در الذین و مانند آن مبنی بر قول اکثر عرب می‌باشد اما در لغت دیگری که لذی و لذان و... استعمال می‌شود این حکم صحیح نمی‌باشد. الصبان، محمد ابن علی، حاشیة الصبان، ج ۱، ص ۱۸۱.
 ۶۸. مراجعه شود به بحث آل موصوله، بحث چهارم در صفحه ۱۵ همین تحقیق.

ب) علم‌های منقولی^{٦٩} که به همراه آل نقل شده‌اند. مانند: «اللوات و العزی».
ج) علم‌های مرتجل^{٧٠} که با آل وضع شده‌اند. مانند: «السّمّوال» که نام یک شاعر یهودی بوده و به معنای مگس سرکه است.
د) علم بالغلبه^{٧١}: مانند کلمه «البيت» برای کعبه و «المدینه» برای شهر یترب (طیبه).

نکته: آل در علم بالغلبه، زائده‌ی لازمه است. ولی هنگام منادا واقع شدن یا اضافه شدن، حذف آن ضروریست؛ زیرا علم بالغلبه در اصل معرفه است، در نتیجه آل به منزله حرف اصلی لازم نیست.^{٧٢} مانند: «یا نابغة هذه مدينة الرسول» که در آن آل کلمه «النابغة» و «المدینه» حذف شده است.^{٧٣} آل علم بالغلبه در این حالت مانند آل تعریف است، با این تفاوت که آل معرفه در ندا، اگر با آی یا ذا باشد، بر خلاف آل علم بالغلبه حذف نمی‌شود. بنابراین، «یا أيها النابغة» و «یا ذا النابغة» صحیح نیست.^{٧٤}

٦٩. علم منقول دو تعریف دارد: ١. علمی که لفظش در ابتدا علم نبوده است بلکه در معنای غیر علمیت استعمال می‌شده سپس به علمیت نقل داده شده است مانند: محمود.
٢. علمی که در ابتدا علم برای یک فرد از یک نوع می‌باشد سپس علم برای فردی از نوع دیگر می‌شود که با نوع اول مخالف است مانند: «سعاد» که علم برای زن بوده سپس علم برای قریه شده است. عباس حسن، النحو الوافی، ج ١، ص ٢٧٢.
٧٠. مرتجل علمی است که از ابتدا علم بوده و در غیر از علمیت استعمال نمی‌شده است. عباس حسن، النحو الوافی، ج ١، ص ٢٧١. برای مرتجل دو تعریف وجود دارد: ١. قبل از وضع در لغت استعمالی نداشته است. ٢. قبل از وضع استعمال می‌شده است اما واضع حین الوضع به آن هیچ التفاتی نداشته است.
٧١. علم بالغلبه: علمی است که معنای لفظ هنگام اطلاق آن بر فردی از مدولواتش غلبه داشته باشد بخاطر شهرت این فرد.
نکته: علم بالغلبه در ابتدا معرفه به آل عهدیه یا اضافه می‌باشد و در ابتدا علم نمی‌باشد و از نظر درجه تعریف هم رتبه علم شخص است. عباس حسن، النحو الوافی، ج ١، ص ٣٩٣، حاشیه ١ و ٣٩٤، حاشیه ٣.
٧٢. الاشمونی الشافعی، علی ابن محمد، شرح الاشمونی، ج ١، ص ٨٩.
٧٣. عباس حسن، النحو الوافی، ج ١، ص ٣٩٥، حاشیه ٥؛ ابن عقیل، بهاء الدین عبد الله، شرح ابن عقیل، ج ١، ص ١٨٦؛ ابن هشام الانصاری، ابو محمد عبد الله جمال الدین، اوضح المسالك الی الفیة ابن مالک، ج ١، ص ١٨٤.
٧٤. عباس حسن، النحو الوافی، ج ١، ص ٣٩٥ و ٣٩٥، حاشیه ٥ به نقل از حاشیة الصبان؛ الصبان، محمد ابن علی، حاشیة الصبان، ج ١، ص ١٨٥.

۲. زائده‌ی غیر لازمه:

أل زائده‌ی غیر لازمه در زبان عربی فراوان است و به دو صورت استعمال می‌شود:

الف- أل لمحیه: این قسم، در علم منقول کاربرد دارد. در موارد متعددی در علم منقول بعد از نقل، معنای اول نادیده گرفته می‌شود. ولی گاهی واضح علاوه بر نقل به معنای جدید برای تفاؤل یا تشاءم در نظر دارد به معنای اصلی نیز اشاره داشته باشد. در این صورت علم منقول را با أل وضع می‌نماید.^{۷۵}

نکته: اضافه شدن این أل بر علم‌های منقول، به سه شرط است:

۱. علم بدون أل نقل شده باشد.
۲. صلاحیت گرفتن أل را داشته باشند. برخلاف کلمه «یزید» که بر وزن فعل است و فعل أل نمی‌گیرد و کلمه «سعد الدین» که مضاف است و قابلیت دخول أل را ندارد.

نکته: کلمه «الیزید» در «رأیت الولید بن الیزید...» از باب ضرورت می‌باشد.^{۷۶}

۳. هنگام استعمال با ال، توجهی به معنای اول شده باشد.^{۷۷}
مانند: «حارث» که به معنای دهقان و زراعت کننده است و کسی که حارث نام گذاری می‌شود به دلیل فال نیک درباره اوست تا زنده بماند و زراعت کند و دهقان بشود.^{۷۸}

نکته ۱: بیشترین حالتی که أل بر سر منقول وارد شده است، منقول از صفت است مانند الحارث و گاهی بر سر منقول از مصدر مانند الفضل و منقول از اسم

۷۵. الصبان، محمد ابن علی، حاشیة الصبان، ج ۱، ص ۱۸۴.

۷۶. ابن هشام الانصاری، ابو محمد عبد الله جمال الدین، اوضح المسالک الی الفیة ابن مالک، ج ۱، ص ۱۸۳؛ الاشمونی الشافعی، علی ابن محمد، شرح الاشمونی، ج ۱، ص ۸۸.

۷۷. سه قید مطرح در واقع شروط جواز ورود أل لمحیه نیست بلکه موارد سماعی را بیان می‌کند. الصبان، محمد ابن علی، حاشیة الصبان، ج ۱، ص ۱۸۳.

۷۸. مدرس افغانی، محمد علی، مکررات مدرس، ج ۱، ص ۱۳۹.

جنس^{۷۹} غیر مصدر مانند النعمان^{۸۰} وارد می‌شود.^{۸۱}
نکته ۲: اَل لمحیه معنایی را می‌رساند که بدون اَل، آن معنا فهمیده نمی‌شود. بنابراین، این اَل به طور مطلق زائده نیست بلکه بخاطر اینکه مدخولش علم است و اَل افاده تعریف ندارد به آن زائده اطلاق می‌شود. همچنین حذف و اثبات آن برابر نیست بلکه اگر به اصل کلمه نظر شده باشد اَل لمحیه می‌آید و اگر نظر به اصل نشده باشد، اَل لمحیه آورده نمی‌شود.^{۸۲}

نکته ۳: راوندی معتقد است اسم روزهای هفته، علم جنسی است که منقول از اعداد می‌باشد و اَل بر آن داخل شده است برای اشاره به معنای عددی آن است.^{۸۳}

نکته ۴: آمدن اَل لمحیه سماعی است و قانونمند نمی‌باشد ولی با توجه به نظر عباس حسن در نحو وافی این مطلب صحیح به نظر نمی‌آید. عباس حسن معتقد است که سماعی دانستن اَل لمحیه صحیح نیست زیرا موجب می‌شود که غرض از زیادت آن (حفظ معنای سابق و علمیت) تباه گردد در حالی که در تمام عصرها این غرض مورد نیاز بوده است.^{۸۴}

ب) اَل واقع در شعر و موارد شاذی از نثر:
حالت اول، یعنی اَل واقع در شعر، مانند اَل در این شعر از رشید بن شهاب یشکری:^{۸۵}
«رَأَيْتَكَ لَمَّا أَنْ عَرَفْتَ وَجُوهَنَا

صَدَدَتْ وَ طَبَّتِ النَّفْسُ يَا قَيْسَ عَنِ عَمْرٍو»^{۸۶}

۷۹. اشمونی بجای «اسم جنس»، «اسم عین» آورده است. الاشمونی الشافعی، علی ابن

محمد، شرح الاشمونی، ج ۱، ص ۸۸.

۸۰. نعمان در اصل از اسماء دم می‌باشد. ابن عقیل، بهاء الدین عبد الله، شرح ابن عقیل، ج ۱، ص ۱۸۴.

۸۱. ابن عقیل، بهاء الدین عبد الله، شرح ابن عقیل، ج ۱، ص ۱۸۴.

۸۲. همان، ص ۱۸۵.

۸۳. الصبان، محمد ابن علی، حاشیة الصبان، ج ۱، ص ۱۸۸.

۸۴. عباس حسن، النحو الوافی، ج ۱، ص ۳۹۱، حاشیه ۱.

۸۵. ابن عقیل، بهاء الدین عبد الله، شرح ابن عقیل، ج ۱، ص ۱۸۲، پاورقی ۳۷.

۸۶. ترجمه: دیدم تو را زمانی که وجوه ما را شناختی پس روی برگرداندی از خون خواهی از قتل عمرو، پس تو ای قیس پاک هستی از حیث نفس.

شاهد مثال در شعر مذکور کلمه «النفس» است؛ با اینکه نقش «تمییز» دارد و تمییز باید نکره باشد،^{۸۷} همراه با آل استعمال شده است. اما وقوع آل زائده غیر لازمه به صورت شاذ در نثر مانند این قول: «ادخلوا الاول فالاول» که در آن کلمه «الاول» حال است و حال باید نکره باشد.

بعضی از نکات دیگر در مورد آل:

۱) نیابت آل از ضمیر و اسم ظاهر

الف) نیابت از ضمیر غائب

حکم نیابت آل از ضمیر غائبی که مضاف الیه واقع شده مورد اختلاف است. در این مسئله سه قول مطرح است:

۱. جواز مطلق: کوفیون، بعضی از بصریون و بیشتر متأخرین، نیابت آل را از ضمیری که مضاف الیه واقع شده است لفظاً و معنأً جایز دانسته‌اند. و برای اثبات مدعای خود به این آیه تمسک جسته‌اند: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ».^{۸۸} در این آیه، «مَنْ» مبتدا و خبر آن جمله «فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» است و رابط بین جمله خبریه و مبتدا، «الْمَأْوَىٰ» است که در اصل «ماواه» بوده و آل جانشین ضمیر «ه» شده است. نمونه های دیگر از این قبیل عبارتند از:

الف) «مررت برجل حسن الوجه» که در اصل «حسن وجهه» بوده و ضمیر، رابط بین موصوف یعنی «رجل» و صفت یعنی «حسن وجهه» است. ب) «ضرب زيد الظهر و البطن» که در اصل «ظهره» و «بطنه» بوده؛ چرا که «ظهر» بدل بعض از کل «زيد» است و نیازمند ضمیری است که به مبدل منه، یعنی «زيد»، برگردد.

۲. عدم جواز مطلقاً: مخالفین نیابت آل، در این آیه و امثال آن این گونه

تقدیر گرفته‌اند: «الْمَأْوَىٰ له» و «الوجه منه» و «الظهر و البطن منه».

۳. قول به تفصیل: ابن مالک نیابت آل از ضمیری که مضاف الیه واقع شده

۸۷. طبق مبنای بصریون که نکره بودن را در تمییز شرط می‌دانند، آل، زائده است اما کوفیون معرفه بودن تمییز را جائز می‌دانند بنابراین طبق این مبنای آل، غیر زائده می‌باشد. ابن عقیل، بهاء الدین عبد الله، شرح ابن عقیل، ج ۱، ص ۱۸۳.

۸۸. نازعات، ۴۰ و ۴۱.

است را جائز می‌داند، به شرط اینکه ضمیر مضاف الیه عائد در صله نباشد، چرا که عائد در صله باید قوی باشد و ال رابط ضعیفی است.

(ب) نیابت ال از ضمیر حاضر

تنها ابوشامه نیابت ال از ضمیر حاضر را پذیرفته است. وی پا را فراتر نهاده و نیابت ال از ضمیر غائب را جایز نمی‌داند و در مورد جمله: «بدأت باسم الله فی النظم اولاً» می‌گوید: «النظم» در اصل «فی نظمی» بوده است.^{۸۹}

(ج) نیابت ال از اسم ظاهر

در مورد نیابت ال از اسم ظاهر تنها زمخشری آن را جایز می‌داند و در مورد آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ»^{۹۰} معتقد است: «الاسماء» در اصل «اسماء المسمیات» بوده و ال جانشین «المسمیات» شده است.

در جواب ابوشامه و زمخشری باید گفت مثال‌هایی که نحوین ذکر کرده‌اند تنها مربوط به نیابت ال از ضمیر غائب است نه ضمیر حاضر و اسم ظاهر.^{۹۱}

(۲) ال استفهامیه

استعمال ال برای استفهام، غریب و بعید است. این استعمال در جمله «أل فعلت» به معنای «هل فعلت» است که قطرب آن را حکایت نموده است و از باب ابدال خفیف به ثقیل است. همانگونه که کلمه «الآن» نزد سبویه این گونه است.^{۹۲}

۸۹. ابن هشام الانصاری، ابو محمد عبد الله جمال الدین، مغنی اللیبیب، ج ۱، ص ۲۰.

۹۰. بقره، ۳۱.

۹۱. جمعی از اساتید مدارس حوزه علمیه قم، مغنی الادیب، ص ۳۳.

۹۲. من الغریب أن ال تأتي للاستفهام وذلك فی حکایة قطرب «أل فعلت» بمعنی هل فعلت وهو من إبدال الخفیف ثقیلاً كما فی الآن عند سبویه لكن ذلك سهل لأنه جعل وسیلة إلى الألف التي هی أخف الحروف. ابن هشام الانصاری، ابو محمد عبد الله جمال الدین، مغنی اللیبیب، ج ۱، ص ۲۰.

منابع تحقيق

١. قرآن كريم.
٢. نهج البلاغه.
٣. ابن عقيل العقيلي المصرى الهمدانى، بهاء الدين عبد الله، شرح ابن عقيل.
٤. ابن هشام الانصارى، ابو محمد عبد الله جمال الدين، اوضح المسالك الى الفية ابن مالك.
٥. ابن هشام الانصارى، ابو محمد عبد الله جمال الدين، شرح قطر الندى و بل الصدى.
٦. ابن هشام الانصارى، ابو محمد عبد الله جمال الدين، مغنى اللبيب.
٧. ابن هشام، عبدالله بن يوسف بن عبدالله بن يوسف بن أحمد بن عبدالله، شرح شذور الذهب فى معرفة كلام العرب.
٨. الاشمونى الشافعى، على ابن محمد، شرح الاشمونى على الفية ابن مالك.
٩. بديل يعقوب، اميل، موسوعة النحو و الصرف و الاعراب.
١٠. جمعى از اساتيد حوزه، جواهر البلاغه.
١١. جمعى از اساتيد مدارس حوزه علميه قم، مغنى الاديب.
١٢. الرضى، محمد ابن الحسن، شرح الرضى على الكافية.
١٣. السيوطى، جلال الدين عبد الرحمن ابن ابى بكر، البهجة المرضية فى شرح الالفية.
١٤. السيوطى، جلال الدين عبد الرحمن ابن ابى بكر، همع الهوامع (شرح جمع الجوامع فى علم العربية).
١٥. الشريف، محمد باقر، جامع الشواهد.
١٦. الصبان، محمد ابن على، حاشية الصبان على شرح الاشمونى على الفية ابن مالك.
١٧. صفائى بوشهرى، شرح مغنى الاديب.
١٨. طباطبايى، سيد محمد رضا، صرف ساده.
١٩. عباس حسن، النحو الوافى.
٢٠. مدرس افغانى، محمد على، مكررات المدرس فى شرح السيوطى.
٢١. مصطفى، إبراهيم - الزيات، أحمد - عبد القادر، حامد - النجار، محمد، المعجم الوسيط.
٢٢. موسى همدانى، سيد محمد باقر، ترجمه تفسير الميزان.

